

بین پتک و سندان ایالات متحده، دیوان بین‌المللی دادگستری و دعوای نیکاراگوئه

کیث هایت*
ترجمه: دکتر ابوسعید رهبری

در ژوئن ۱۹۸۶ دیوان بین‌المللی دادگستری یکی از مهمترین احکام در مدت چهل سال حیات خود را صادر کرد. بی‌تردید، این رأی برای ایالات متحده از اهمیت خاصی برخوردار بود. در عین‌حال، برخی ناظران رأی مذکور را با توجه به اوضاع و احوال بسیار دشوار زمان صدور آن بهترین رأی صادره از جانب دیوان دانسته و برخی دیگر از آن به‌عنوان بدترین رأی در تاریخ دیوان، که می‌بایست به فروپاشی این مرجع قضایی معتبر بینجامد، یاد کرده‌اند. با این حال، هر

*. کیث هایت وکیل دادگستری و رئیس انجمن امریکایی حقوق بین‌الملل است. مقاله حاضر از "The International Lawter" جلد ۲۱ شماره ۴ پاییز ۱۹۸۷ ترجمه شده است. برای ملاحظه پانوشتها که اغلب به قسمتهای مختلف «دعوی نیکاراگوئه علیه ایالات متحده» ارجاع می‌دهد، به اصل مقاله مراجعه شود. پانوشتهای موجود، همه از مترجم است.

دو دیدگاه در این نکته توافق دارند که دعوای نیکاراگوئه بی‌شک مهم‌ترین دعوایی است که دیوان ظرف مدتی بس دراز مورد رسیدگی و حکم قرار داده است.

دعوی نیکاراگوئه مسائل جدید، حساس و دشواری را نزد دیوان مطرح کرد. این پرونده، هم از حیث مسائل موضوعی هم از حیث امور حکمی، بدیع و بی‌سابقه بود. نیکاراگوئه ایالات متحده را متهم می‌کرد که از طریق حملات مستقیم (نظیر مین‌گذاری در آبهای بنادر نیکاراگوئه) و نیز حمایت مستقیم و غیرمستقیم از شورش‌های مسلحانه در داخل نیکاراگوئه به استفاده از زور علیه این کشور توسل جسته است و مدعی بود که تحریم اقتصادی آن توسط ایالات متحده، پرواز هواپیماهای جنگی امریکا در فضای نیکاراگوئه و انجام مانورهای نظامی در مجاورت مرزهای آن کشور ناقض حقوق بین‌الملل است. نیکاراگوئه همچنین مدعی بود که اقدام سازمان‌های دولتی امریکا در تهیه دستورالعمل و ساز و برگ برای شورشیان این کشور به‌منزله نقض حقوق انسان‌دوستانه بین‌المللی است. در توجیه این ادعاها نیکاراگوئه به منشور

سازمان ملل متحد، عهدنامه‌های چندجانبه مختلف و نیز حقوق بین‌الملل عام و عرفی استناد می‌کرد. آثار دعوای نیکارگوئه بر ایالات متحده و دیوان بسیار مهم و گسترده است.

اساساً تفکیک دقیق حقوق بین‌الملل از سیاست بین‌المللی همواره دشوار بوده است، زیرا از یکطرف این دولت‌ها هستند که، در نهایت، نقش‌آفرینان حقوق بین‌الملل در صحنه جهانی‌اند و از طرف دیگر ماهیت و جوهر اصلی اعمال و واکنش‌های آنها «سیاسی» است. با این حال، در مقاله حاضر قصد بر این است که نظریات، حقوقی باشد نه سیاسی. لذا دیدگاه‌های مطرح شده در این مقاله را باید به‌عنوان نظریات حقوقی یک حقوقدان بین‌المللی تلقی کرد که با توجه به رأی صادره در پرونده نیکاراگوئه، به حق نسبت به وضع فعلی حقوق بین‌الملل نگران است.

عدم حضور یا ناپدید شدن

مجموع اوضاع و احوال حاکم بر دعوای نیکاراگوئه بسیار غیرعادی بود. ایالات متحده پس از صدور تصمیم دیوان در مورد صلاحیت خود دو قبل از آغاز رسیدگی ماهوی دیوان را ترک کرد؛ کاری که در تاریخ هر دو دیوان^۱ بی‌سابقه بود. تا آن زمان هیچ دولت دیگری - حتی دولت افریقایی جنوبی در دعوای مربوط به «افریقایی جنوب غربی» - پس از باختن مرحله صلاحیت و قبل از دفاع در ماهیت، از دیوان خارج نشده بود. عدم حضور ایالات متحده در دیوان، که بهتر است آن را «ناپدید شدن» نامید، موقعیت این کشور را که به نظر برخی از صاحب‌نظران هنوز رهبری جهانی را در اختیار دارد، به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد.

۱. مراد از دو دیوان، «دیوان بین‌المللی دادگستری» و سلف وی «دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی» است.

از همه مهمتر اینکه ناپدید شدن ایالات متحده از دیوان در ژانویه ۱۹۸۵ قهراً این برداشت را القا می‌کرد که ایالات متحده نسبت به موضع خود در این پرونده اطمینانی ندارد و همین طلب، باور عمومی نسبت به حقانیت استدلال دفاعی ایالات متحده مبتنی بر «دفاع مشروع دسته‌جمعی» را از بین برد. خالی کردن صحنه، آن هم توسط طرفی که از پیروزی بی‌چون و چرا در دعوی لاف می‌زد، چه چیزی جز واهی بودن موضع دفاعی او را ثابت می‌کرد؟ این احساس با آخرین تلاش ناموفق ایالات متحده در آوریل ۱۹۸۴، درست روز قبل از ثبت دادخواست نیکاراگوئه، برای سلب صلاحیت از دیوان از طریق عدول از موافقت قبلی خود با صلاحیت دیوان رسیدگی به اختلافات مربوط به امریکای مرکزی، تقویت گردید.

در نتیجه، ایالات متحده ناگزیر از طرح این ادعا بود که مدافعات موجه و مستدل او در برابر مرجعی مطرح شده که نه مناسب بود و نه بی‌طرف. از این رو، ایالات متحده بر این نظر که «دیوان از پیش مصمم به صدور رأی به نفع

نیکاراگوئه است» پای فشرد. ایرادهای ایالات متحده به رأی دیوان در مورد صلاحیت بسیار اغراق آمیز بود و طی آنها دیوان حتی به ناردستی و عدم استقلال رأی متهم شده بود. در قسمتی از این ایرادها چنین می‌خوانیم:

«ما هرگز با افشا و ابراز مدارکی حساس در دیوانی که دو تن از قضات آن از کشورهای عضو پیمان ورشو هستند امنیت ایالات متحده را به مخاطره نخواهیم افکند».

ترك ديوان توسط ایالات متحده اتخاذ نوع خاصی از تصمیم را اجتنابناپذیر ساخت. در واقع، با این اقدام امریکا برای دیوان چاره‌ای جز این نماند که رأی پرونده نیکاراگوئه را بر شیوه‌های استدلالی متعددی بنا نهد. نکته طنزآمیز اینکه درست همین جنبه‌های رأی اکنون در معرض شدیدترین انتقادهای ایالات متحده قرار گرفته است.

در يك كلام می‌توان گفت که مشکلات موجود ایالات متحده با دیوان معلول عملکرد خود این کشور است.

آثار دفاع مثبت^۲ ایالات متحده

ایالات متحده در تمام مرحله رسیدگی به امر صلاحیت، نسبت به اغلب اتهامات نیکاراگوئه موضوعاً هیچگونه انکار یا ایراد جدی مطرح نساخت و به جای آن به نوعی دفاع مثبت متوسل گردید که براساس «حق ذاتی دفاع مشروع فردی یا جمعی» پیشبینی شده در ماده ۵۱ منشور ملل متحد پایه ریزی شده بود. هرچند ایالات متحده در مرحله بعدی رسیدگی حضور نیافت تا استدلالهای ماهوی خود در توجیه این دفاع را عرضه کند، ولی مدافعات مذکور در مرحله نخستین به نحوی روشن طرح شده و کاملاً مدنظر دیوان قرار گرفته بود.

۲. دفاع مثبت (affirmative defense) دفاعی است که با فرض پذیرش مورد ادعا یا شکایت و رد حکم مربوط به قضیه، دفاعی حکمی محسوب می‌گردد، نظیر دفاع انجام تعهد یا اکره در دعاوی حقوقی و جنون یا دفاع مشروع در دعاوی جزایی.

برای توجیه اعمال مورد اعتراض نیکاراگوئه، امریکا به حق دفاع مشروع استناد، و ادعا می‌کند که اقدامات وی به‌عنوان حق دسته‌جمعی و نه فردی که ایالات متحده آن را در قبال متحدان امریکایی مرکزی خود به‌کار می‌برد، در پاسخ به رفتار خصمانه نیکاراگوئه در قبال همسایگانش السالوادور، کوستاریکا و هندوراس انجام شده است.

حال، باید دید سرنوشت دفاع مثبت در صورتی‌که استنادکننده از حضور در دیوان و عرضه دلایل خود امتناع نماید، به کجا می‌انجامد. ماده ۵۳ اساسنامه دیوان مشخصاً موردی را پیش‌بینی می‌کند که خواننده دعوی در جریان رسیدگی دیوان حضور ندارد. در این صورت، طبق ماده مذکور دیوان باید متقاعد گردد که ادعای خواهان (متقاضی) «از جهت موضوعی و حکمی موجه است». ولی با توجه به عدم حضور خواننده چگونه می‌توان به نحو جدی از دیوان توقع داشت که به طرح ارزیابی مدافعات و استدلال‌های بالقوه‌ای بپردازد که هر آینه اگر خواننده حضور می‌داشت شاید به عرضه آنها می‌پرداخت.

دیوان در نظر خود به دفعات
خاطرنشان ساخت که هیچ‌گونه دلیلی بر
تأیید ادعاهای مختلف ایالات متحده از
جمله ادعای مربوط به تهاجمات
نیکاراگوئه علیه السالوادور وجود
ندارد. به‌خصوص عدم حضور السالوادور در
دادرسی (که تقاضای قبلی خود را جهت
ورود در دعوی نیکاراگوئه تجدید نکرده
بود) موضوع را پیچیده‌تر ساخت و در
نتیجه مدارک و دلایلی که بی‌تردید
می‌توانست در روشن شدن ماهیت پرونده کمک
نماید، مجال ابراز نیافت. از آن مهم‌تر،
السالوادور در حالی غایب از دادرسی بود
که استناد امریکا به «حق ذاتی... دفاع
مشروع دسته‌جمعی» موضوع ماده ۵۱ منشور
بیشتر برای پاسخ به تهاجم ادعایی
نیکاراگوئه علیه آن کشور صورت
می‌پذیرفت.

از سوی دیگر، در غیاب ایالات متحده
مداخله السالوادور در رسیدگی چه محملی
می‌توانست داشته باشد؟ به فرض اینکه
تقاضای السالوادور برای ورود در دعوی
پذیرفته می‌شد، تازه خود را در بن‌بستی
می‌یافت که در آن به‌عنوان «شبه خوانده»

در غیاب «قهرمان» اصلی، یعنی ایالات متحده، بار سنگین مسئولیت نتیجه کار علیه قهرمان را بردوش دارد.

بیشتر ایرادها به رأی دیوان بی‌شک به کیفیت پرداختن آن به امور موضوعی مربوط می‌شود. ایالات متحده و دیگران یقیناً مدعی خواهند شد که دیوان از مسائل موضوعی پیچیده و بی‌شمار دعوی برداشتی نادرست کرده، با پرونده‌ای ناقص و حاوی مدارک و ادعاهای فقط یک طرف دعوی به رسیدگی ادامه داده و به سنجش صحیح و شایسته ادله عرضه شده نپرداخته است. اما از دیدگاه دیوان، این ادعا چیزی جز یک شوخی تلخ نیست. زیرا در غیاب دولت خواننده آیا پرونده و ادله می‌توانست کامل باشد؟ و آیا دیوان اساساً قادر بوده به ارزیابی همه‌جانبه از ادله و مدارک بپردازد و از این کار شانه خالی کرده است؟

برای مقابله با یکطرفه بودن دادرسی، دیوان ناگزیر چند روش جدید اتخاذ کرد. نخست آنکه استدلال استقرایی و قیاسی را بیشتر از سابق ملاک عمل قرار داد. دوم آنکه بر اطلاعات در دسترس عموم

و اخبار منعکس در جراید که از جانب مقامات رسمی دولت ذی‌ربط تکذیب نشده بود، به‌صورت وسیعی استناد کرد. در زمینه ادله اثبات، دیوان نظریه‌ای جدید ولی سنجیده برای ارزیابی اظهارات مقامهای رسمی دولتهای درگیر ابداع کرد که به‌موجب آن، اظهارات خلاف منافع دولت متبوع محمول بر صحت و در نتیجه اقرار تلقی می‌شود و بیانات موافق و تأییدکننده آنها، به جهت صدور از ناحیه شخص ذی‌نفع، فاقد ارزش اثباتی شناخته می‌گردد. دیوان این برخورد اولیه را در مورد اظهارات مقامهای رسمی هر دو دولت ایالات متحده و نیکاراگوئه به‌کار برد.

روش مذکور را می‌توان مهمترین تحول در زمینه شیوه برخورد دیوان با مسائل موضوعی از تاریخ استفاده وی از «قرائن و اوضاع و احوال»^۳ در دعوی مربوط به «تنگه کورفو»^۴ در ۱۹۴۹ نامید. در این دعوی، دیوان با توسل به قرائن و امارات

۳. Circumstantial evidence یا دلیل غیرمستقیم (در مقابل دلیل مستقیم نظیر شهادت) استنباط وجود یا فقدان امری از امور دیگر یا از یک رشته قرائن و اوضاع و احوال مرتبط با قضیه را می‌گویند.

4. Corfu channel.

دولت آلبانی را از بابت وجود مین در آبهای ساحلی خود که موجب تلفات جانبی و ورود خسارات سنگین به دو ناوشکن انگلیسی در حال گشت شده بود، مسئول اعلام کرد.

۳

اثر قید شرط [تحفظ] ایالات متحده در معاهدات چندجانبه

هر مرجع رسیدگی، بی‌تردید، از استماع هر دو جنبه يك استدلال بهره‌مند می‌شود. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز از این قاعده مستثنی نیست. به جرأت می‌توان گفت که دیوان حتی بیشتر از اغلب مراجع دیگر از عرضه استدلالها توسط هر دو طرف دعوی بهره می‌گیرد و دلیل آن فقط می‌تواند این باشد که موضوعات دعاوی طرح شده نزد وی اساساً بسیار پیچیده و لوایح معمولاً فوق‌العاده حجیم است؛ لذا برای هدایت ذهن قضات به‌سوی واقعیت از میان انبوه استدلالهای کتبی و جهت پالایش مسائل طرح شده، شرکت طرفین در جلسات

رسیدگی برای ادای توضیحات شفاهی ضروری است.

در دعوی نیکاراگوئه مسائل عرضه شده، پیچیده و دارای ابعادی گسترده بود؛ از جمله نیکاراگوئه، ایالات متحده را به نقض تکالیف مقرر در منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل عرفی (به‌عنوان یک منبع تعهداتی مستقل از منشور) متهم می‌کرد. این تکالیف شامل عدم استعمال زور، عدم مداخله در امور داخلی دیگر دولتها و نیز عدم توسل به اقدامات ناسازگار و مغایر با مقررات عهدنامه مودت، بازرگانی و کشتیرانی منعقد بین ایالات متحده و نیکاراگوئه مصوب ۱۹۵۶ می‌شد که ایالات متحده آن را ابطال یا فسخ نکرده بود. نیکاراگوئه همچنین به تکالیف ایالات متحده به‌موجب منشور سازمان دولتهای امریکایی و حقوق بین‌الملل عرفی استناد می‌کرد.

در واقع، استناد نیکاراگوئه به حقوق بین‌الملل عرفی بود که موفقیت وی در دعوی را تضمین کرد، زیرا وجود «اصلاحیه واندنبرگ»^۵ در مورد حق شرط

5. Vandenberg Amendment.

مربوط به معا هدا ت چندجانبه در هنگام صدور اعلاميه ايالات متحده در خصوص «ماده اختياري»^۶ (مربوط به قبول صلاحيت عام ديوان) ديوان را با محظور آشكارا غيرمنطقي و بيهوده اي روبرو ساخته بود. چون اصلاحيه مذکور صلاحيت ديوان را در رسيدگي به «دعاوي ناشي از معا هدا ت چندجانبه فقط در صورتي مورد پذيرش قرار مي داد که همه طرفهاي متعا هد که رأي ديوان به گونه اي شامل آنها نيز ميشد طرف دعوي قرار گرفته باشند». رعايت شرط مذکور از جانب ديوان چنين نتيجه مي داد که با استناد به قانون ناشي از معا هده (نظير منشور سازمان ملل متحد) هرگونه دعوي نيکارا گوئه جز در موردی که همه طرفهاي متعهد (متأثر از تصميم ديوان) در دعوي مشارکت داشته باشند، محکوم به رد باشد.

تا آن زمان موردی براي مواجهه ديوان با چهره تلخ اين شرط پيش نيامده بود. جمع بين شرط مذکور و منشور سازمان ملل متحد غيرقابل تصور يا مطلقاً

۶. در اين خصوص رجوع شود به بند دوم از ماده ۳۶ اساسنامه ديوان بين المللي دادگستري.

غیرممکن بود، زیرا با رعایت این شرط، صلاحیت دیوان به شرکت ۱۵۷ دولت عضو سازمان ملل متحد در دعوی نیاز پیدا می‌کرد. رئیس افتخاری انجمن امریکایی حقوق بین‌الملل، هربرت بریگز،^۷ - که در اوایل دوران کار طولانی و درخشانش در ۱۹۲۷ به‌عنوان دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در رسیدگی به دعوی لوتوس^۸ شرکت داشت در ۱۹۵۸ از «شرط واندنبرگ» توصیف به‌جایی ارائه داد:

«این شرط مبین چنان آشفته‌گی ذهنی نویسندگان آن است که تا به امروز هیچ‌کس به مقصود و معنی واقعی آن پی نبرده».

در قبال چنین شرط عجیبی در مورد معاهدات چندجانبه آن‌گونه که در اصلاحیه واندنبرگ انعکاس یافته است، دیوان چه واکنشی می‌تواند از خود نشان دهد؟ به‌نظر می‌رسد که پذیرفتن استدلال قاضی لاترپاخت^۹ در خصوص شرط «قاضی دعوی خود بودن» در «نظر جداگانه» وی در دعوی «وامهای

7. Herbert Briggs.

8. Lotus.

9. Lauterpacht.

نروژی» در ۱۹۵۷ می‌تواند واکنش جالبی باشد. لاترپاخت در استدلال خود از اصلاحیه کونالی^{۱۰} (هم‌زاد اصلاحیه واندنبرگ) به عامل «تنزیل و یا حتی زوال عنصر قانونی تعهد» تعبیر کرد؛ تعبیری که شاید نتوان در صدق آن نسبت به قید شرط در معاهدات چندجانبه ایالات متحده در دعوی نیکاراگوئه تردید داشت. با این حال، دیوان در دعوی نیکاراگوئه در حد قاضی لاترپاخت پیش رفت و تصمیم گرفت که، ضمن قبول اعتبار شرط واندنبرگ و نادیده نگرفتن آن، دعوی را مورد رسیدگی قرار دهد. مع ذلك، دیوان بدین نتیجه رسید که منع توسل به زور پیش‌بینی شده در بند ۴ ماده ۲ منشور جزئی از حقوق بین‌الملل عرفی گردیده و به‌خودی‌خود و مستقلاً برای هر دو دولت ایالات متحده و نیکاراگوئه لازم‌الرعايه است.

بی‌تردید، پاره‌ای از نظریات مهم دیوان در دعوی نیکاراگوئه از گزند انتقادات خصمانه کسانی که رأی دیوان موافق طبع آنان نیفتاده است مصون

10. Connally.

نخواهد ماند. اگر ایالات متحده در مرحله رسیدگی به ماهیت دعوی در دیوان حضور می‌یافت، بی‌شک، می‌توانست استدلال خود را به‌گونه‌ای بسیار تندتر درباره طبع و ابعاد قواعد حقوق بین‌المللی عرفی، خواه از حیث حیات متوازی آنها با قواعد قراردادی منشور سازمان ملل متحد و خواه از این حیث که تا چه اندازه منعکس‌کننده منشورند، متمرکز سازد و با ارائه استدلال‌های مخالف خود دیوان را در رسیدن به نظریاتی ظریفتر و در عین حال مستحکم‌تر درخصوص این معضل یاری دهد. به این ترتیب، دیوان همچنین می‌توانست تحلیل دقیق‌تری از مسائل کلیدی مربوط به ماهیت و ابعاد مداخله در امور داخلی دولتهای دیگر و دفاع مشروع در برابر حملات مسلحانه عرضه کند.

در صورت حضور در دیوان، ایالات متحده حداقل می‌توانست خود را از وضعی که در آن «بُرد» وجود ندارد نجات دهد و شاید هم برخی از نظریات عمده خود را پیش‌برد و رأی دیوان را با مواضع متخذ خود سازگارتر سازد. اما اکنون که این فرصتها از دست رفته ایالات متحده چاره‌ای

نمی‌بینند جز اینکه حکم دیوان در مورد
صلاحیت را بی‌اعتبار اعلام نماید، رسیدگی
در ماهیت را تحریم کند، هر نوع کوشش در
راه اجرای حکم را با وتو روبه‌رو سازد و
حیثیت و استقلال دیوان و قضات آن را به
باد دشنام گیرد.

۴

اجرای احکام و صحیح بودن توسل به وتو

رفتار ایالات متحده در قبال دیوان
یک سلسله مسائل جدی در رابطه با منشور
سازمان ملل متحد ایجاد می‌کند. اساسنامه
دیوان مقرر می‌دارد: «تصمیم دیوان فقط
بین اصحاب دعوی و نسبت به همان دعوی
خاص لازم‌الاجرا است»^{۱۱} و «حکم دیوان
نهایی و غیرقابل پژوهش است»^{۱۲}.
مقررات منشور سازمان ملل در مورد
اجرای احکام دیوان علیه محکوم‌علیه
مستنکف، که تاکنون بلااستفاده مانده
است، در بند ۲ ماده ۹۴ چنین مقرر
می‌دارد:

۱۱. ماده ۵۹ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

۱۲. ماده ۶۰ همان.

«با امتناع هر طرف دعوي از اجراي وظايفي كه طبق رأي ديوان برعهده وي گذاشته شده است، طرف ديگر مي‌تواند به شوراي امنيت مراجعه كند. شوراي مذكور، در صورت لزوم، از طريق خصيصه و يا اتخاذ هر ترتيب مناسب ديگر براي اجراي حكم اقدام خواهد كرد».

با اين حال، فقط بند ۲ ماده ۹۴ نيست كه در مورد اجراي احكام بايد مدنظر قرار گيرد. بند ۱ ماده مذكور نيز مقرر مي‌دارد:

«هريك از اعضاي سازمان ملل متحد مي‌شود كه تصميمات ديوان بين‌المللي دادگستري را به دعوايي كه در آن طرفيت دارد اجرا كند».

با اين ترتيب، طبق منشور مسئله مورد بحث واجد دو عنصر است: تكليف هر طرف دعوي به اجراي حكم، و امكان اجراي حكم توسط شوراي امنيت.

پس از اعلام تصميم ديوان در ژوئن ۱۹۸۶ سكوتي ناشي از حيرت‌زدگي حكم‌فرما شد. نيكاراگوئه بي‌درنگ براي تثبيت رأي

بين پتك و سندان... ❖ ۱۸۱

دیوان به شورای امنیت مراجعه کرد. ایالات متحده تقاضای نیکاراگوئه را در ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۶ وتو نمود. نیکاراگوئه در ۲۱ اکتبر ۱۹۸۶ مجدداً مسئله اجرای حکم را در شورای امنیت مطرح ساخت. پس از چندین جلسه مباحثه، ایالات متحده مجدداً در ۲۸ اکتبر ۱۹۸۶ پیشنهادی قطعنامه شورای امنیت را وتو کرد. در نهایت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد طبق قطعنامه مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۸۶ خود (هر چند نه به وجهی الزام آور) اعلام نمود که «اجرای فوری و کامل حکم مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ دیوان بین‌المللی دادگستری را ... طبق مقررات مربوط به منشور سازمان ملل متحد ... جداً خواستار می‌گردد».

در سوابق سازمان ملل متحد، دعوی نیکاراگوئه نخستین موردی است که در آن درخواست اجرای حکم پیش‌بینی شده در ماده ۹۴ با وتو روبه‌رو گردیده است. اینکه آیا محکوم‌علیه می‌تواند برای جلوگیری از اجرای مقررات بند ۱ ماده ۹۴ فوق‌الذکر به نفع خود به وتو متوسل شود، سؤال مقدری است که پاسخی به آن داده نشده؛ در حالی‌که می‌دانیم ایالات متحده به

هنگام الحاق به سازمان ملل متحد در ۱۹۴۵ التزام خود را به مقررات ماده مذکور پذیرفته است.

شاید تنها طریق حل تعارض بین مقررات بند ۱ ماده ۹۴ و وتوی قطعنامه توسط ایالات متحده در مورد اجرای قهری رأی نیکاراگوئه توسط آن به نظر دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در دعوی مربوط به معاهده لوزان^{۱۳} باشد. در دعوی مذکور، دیوان دائمی نتیجتاً حق وتوی بالقوه بریتانیای کبیر را در موردی که وی مستقیماً در آن ذی‌نفع است رد و اظهار نمود: «این قاعده معروف که هیچ‌کس نمی‌تواند قاضی دعوی خود باشد در این مورد صادق است». قابلیت اعمال این «قاعده معروف» در پنجاه سال پیش در دعوی مربوط به معاهده لوزان، امروز نیز باید در مورد ماده ۹۴ منشور ملل متحد استصحاب گردد.

به‌موجب منطوق منشور ملل متحد اعضای دائم شورای امنیت فقط در ارتباط با مواردی که مصرحاً در بند ۳ ماده ۲۷ منشور احصاء‌گردیده است، نمی‌توانند از حق وتوی

13. Treaty of Lausanne.

خود استفاده کنند. از يك طرف، اعمال قاعده «تصریح به يك امر به معنی استثنای امر دیگر است»،^{۱۴} مانع از این خواهد بود که ممنوعیت وتو در شورای امنیت را به موارد دیگر تسری دهیم، و از سوی دیگر، تکالیف مقرر در بند ۱ ماده ۹۴ از آنچنان صراحتی برخوردار است که مشکل می‌توان کاربرد وتو در آن مورد را با دیگر تکالیف موضوع منشور سازگار دانست و برای چنین وتویی از دید منشور اعتبار و نفوذی قائل شد.

توجه به بند ۱ ماده ۹۴ نیز مسلم بودن خطای ایالات متحده در توسل به وتو برای جلوگیری از اجرای رأی علیه خود را آشکار می‌سازد. منشور باید با توجه به مجموع احکام آن تفسیر و اجرا گردد، و اگر چنین شود این واقعیت پدیدار می‌گردد که توسل به يك استدلال لفظی از جانب ایالات متحده برای اعتبار وتو، آنجا که اعمال این حق به روشنی مغایر مقررات دیگر منشور بوده و اصل شناخته شده

14. *Inclusio unius est exclusio alterius.*

«هیچکس نمیتواند قاضی دعوای خود باشد»^{۱۰} مخدوش می‌گردد، توجیه‌پذیر نیست. هنوز تا حل مسئله راهی بس دراز باقی است. مرحله بعدی رسیدگی، به ارزیابی خسارت و تعیین غرامت خواهد پرداخت. از سوی دیگر، استنکاف ایالات متحده از اجرای حکم دیوان و اعلام وتو در شورای امنیت مسائل جنبی حل نشده‌ای را برانگیخته است.

نخست آنکه آیا نحوه عمل دولت ایالات متحده بدین معنی نیست که مقررات بند ۱ ماده ۹۴ منشور از دید ایالات متحده لازم‌الاتباع نیست؟

دوم آنکه آیا ایالات متحده به حکم ماده ۹۴ همچنان مکلف به ورود در دادرسی و کمک به دیوان در مرحله تبیین غرامت و کاستن از میزان خسارت است؟

سوم آنکه آیا قوه مجریه ایالات متحده نباید از بابت عدم جلوگیری از افزایش غیرضروری مسئولیتهای ناشی از معاهدات و موافقتنامه‌های بین‌المللی خود پاسخگو باشد؟

15. Nemo idex in re sua.

چهارم آنکه آیا مواضع فعلی ایالات متحده بدین معنی نیست که این کشور احکام دیوان بین‌المللی دادگستری علیه هریک از اعضای دائم شورای امنیت را غیرقابل اجرا می‌شناسد؟

پنجم آنکه آیا داشتن چنین نظری از طرف یکی از مهمترین حامیان سابق دیوان، منجر به تضعیف غیرقابل جبران دیوان نمی‌گردد؟ و بالاخره

ششم آنکه آیا امریکا برای تجدیدنظر در موضع خود با مانعی قانونی روبروست؟ پاسخ پرسشهای مذکور به آسانی به دست نمی‌آید و احتمال دارد که از مرز حقوق بین‌الملل فراتر برود و به حوزه سیاست و قضاوت سیاسی وارد شود.

با این حال، سیاستگذاران ما باید با همه درایت خود بدین پرسشها پاسخ دهند و کارشناسان حقوق بین‌الملل در ایالات متحده وظیفه دارند درباره این پرسشهای دشوار قبل از اینکه پاسخ آنها بخشی از تاریخ گردد به تفکر بنشینند.

آثار میان مدت و بلندمدت رفتار ایالات متحده بر دیوان

رفتار ایالات متحده در دعوای نیکاراگوئه چه آثاری بر دیوان بین‌المللی دادگستری خواهد گذارد؟ مخالفت آشکار ایالات متحده با دیوان در مورد رأی نیکاراگوئه به وضوح نشان‌دهنده این است که وی از معارضة مجدد با دیوان ابایی نخواهد داشت. ایالات متحده با این عمل در واقع به کل سازمانی لطمه می‌زند که دیوان به‌عنوان ارگان قضایی اصلی آن عمل می‌کند. این امر ممکن است آثار زیان‌بخش آنی در ایالات متحده نداشته باشد ولی آثار سیاسی گسترده آن بسیار خطیر است. با این حال، موضعی که در ظاهر ایالات متحده در حمله به دیوان به‌عنوان یک ارگان قضایی برگزیده است می‌تواند به این منجر گردد که اکثریت عظیم دولتهای عضو سازمان ملل متحد از دیوان به‌نحوی روزافزونی برداشت مثبت‌تر و خوش‌بینانه‌تری پیدا کنند.

از سوی دیگر، موضع ایالات متحده ممکن است موجب تکرار همان رکودی گردد که پس از تصمیم در مورد دعاوی مربوط به «افریقای جنوب غربی» دیوان را در خود فرو برد. برای به انزوا کشیدن این ارگان قضایی گفته خواهد شد که دیوان در دعوی نیکاراگوئه در رعایت حال جهان سوم راه افراط پیموده و موضعی غیرواقع‌بینانه در مورد مسائل جنگ و صلح که اینکه دمکراسی‌های غربی با آن مواجه‌اند برگزیده است. چنین اتهاماتی که در واقع به تأثیرپذیری یک تصمیم قضایی از یک موضع‌گیری ایدئولوژیک معنی می‌شود، تأسفانگیز و در عین حال غیرمنصفانه است، زیرا مخالفت با نظریات دیوان در دعوی نیکاراگوئه را لزوماً نباید بر فقدان بی‌طرفی دیوان مبتنی کرد؛ اتهامی که دلایلی عینی می‌طلبد و نیاز به اثبات دارد.

با این همه، اینکه دیوان و مراجعان او حساسیتی روزافزون نسبت به دولتهای جهان سوم از خود نشان خواهند داد اجتناب‌ناپذیر است. در همین زمان نیز افزایش مراجعان جهان سومی‌ها به دیوان

مشهود است و این اقبال عمومی شاید از این نتیجه‌گیری نسبتاً صحیح ناشی شده باشد که دیوان، سرانجام، در دعوای نیکاراگوئه موفق شد بین شیوه‌ها و برخوردهای جزمی و سخت‌گیرانه اولیه‌اش که از بابت آن در ۱۹۶۶ در پی تصمیم مربوط به افریقای جنوب غربی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته بود، فاصله گذارد.

اکنون دیگر رکودی که دیوان را در سالیان پس از ۱۹۶۶ و تصمیم مربوط به «افریقای جنوبی غربی» در خود گرفته بود، دیده نمی‌شود. کار دیوان پس از سالها زیاد شده است: صدور رأی توسط شعبه دیوان در پرونده اختلافات مرزی مالی - بورکینافاسو؛^{۱۶} تسلیم اختلاف ایالات متحده و ایتالیا به شعبه دیوان؛ مرحله ارزیابی خسارت و تعیین غرامت در دعوای نیکاراگوئه که هنوز آغاز نگردیده؛ و اخیراً یک نظر مشورتی اعلام شده است. به علاوه، پس از صدور تصمیم دیوان در دعوای نیکاراگوئه، دولت اخیر دو دعوای جدید در دیوان طرح کرده و سومین (یا چهارمین) دعوای مربوط به

16. Mali-Burkina Faso.

امریکای مرکزی در مورد اختلافات مرزی بین السالوادور و هندوراس نیز در دیوان اقامه شده است.

به نظر می‌رسد پس از صدور رأی نیکاراگوئه بسیاری از نظریات اصلاحی که در سالیان گذشته در جهت بهبود کار دیوان ابراز شده است، اکنون تحقق می‌پذیرد. این نظریات عبارت بود از: رسیدگی هرچه بیشتر به دعاوی توسط شعبه‌ها، تنظیم قواعد آیین دادرسی در مسائل مربوط به بررسی قضایای موضوعی و ادله اثبات، قابل استفاده ساختن هرچه بیشتر دیوان برای دولتهای در حال توسعه و نهراسیدن دیوان از مواجهه با مسائل دشوار سیاست بین‌المللی.

در حال حاضر دیوان مشغول رسیدگی به برخی دعاوی سنتی و نسبتاً محدودی است که به نحو روزافزونی توسط دولتهای جهان سوم براساس توافق طرفین دعوی طرح شده است. در اجرای نظریات اصلاحی، فعالیت شعبه‌های دیوان منتشر شده است. دیوان در دعوای نیکاراگوئه با مسائل موضوعی پیچیده‌ای درگیر شده و قواعد و خط‌مشی‌های جدیدی وضع کرده است که به کار دعوای

آتي خواهد آمد. ديوان همچنين از اعلام نظر درباره مسائلي از قبيل امنيت دولتها و مداخله در امور ديگر كشورها كه از دید بين‌المللي بسيار حساس و خطير است روي برنگردانده و انتظار مي‌رود كه دعاوي جديدي، صرفنظر از اينكه موضوع آن چه بوده و توسط کدامين دولت طرح شده باشد، به‌نحو فزاينده‌اي در ديوان اقامه شود.

اما موضع و واكنش ايالات متحده در اين ميان چه خواهد بود؟ بيم آن مي‌رود كه بحث درباره اين موضوع، در نهايت، منازعه ديرپا در حيات سياسي و معنوي امريكا بين «اصلاح‌طلبان» — آرمانخواهان جهان‌وطن — و «خشكه وطن‌پرستان» — تكروهاي انزواطلب — را حدت بخشد. در اين صورت است كه اين واقعيت تلخ روشن خواهد شد كه ايالات متحده، علي‌رغم ظاهري آراسته، هرگز چيزي بيش از يك سيماي تكرو خشكه وطن‌پرست در پس نقاب نبوده است. نشانه‌هاي گرايش امريكا به نوع جديدي از تكروي و خودمحوري اكنون فراوان به چشم مي‌خورد: امتناع ايالات متحده از امضاي كنوانسيون مربوط به

حقوق دریاها، خارج شدن از یونسکو، استرداد پذیرش «ماده اختیاری» مربوط به صلاحیت دیوان، اعمال فشار روزافزون بر دیپلماتهای سازمان ملل متحد، مواضع متخذ در دعوای نیکاراگوئه، اشغال «گرانادا»، درگیریهای خصمان با لیبی بر سر حقوق دریایی، بمباران ترابلس و بنغازی و اخیراً تصمیم یکجانبه اش در زمینه تحت حمایت گرفتن نفتکشهای کویتی در خلیج فارس.

اکنون انتظار می‌رود که برای کاستن از خشونت موجود در اقدام امریکا در دعوای نیکاراگوئه و سرباز زدن طاغیانه آن کشور از تکالیفی که طبق منشور سازمان ملل متحد و اساسنامه دیوان برعهده گرفته است، استدلالهای پیچیده‌ای در تأیید سیاست یک‌تازی امریکا ارائه شود. توصیف تصمیم دیوان در دعوای نیکاراگوئه به‌عنوان حکمی جانبدارانه و یکطرفه که نمی‌تواند مشمول به‌عنوان «تصمیم» موضوع ماده ۵۹ اساسنامه دیوان و بند ۲ ماده ۹۴ منشور سازمان ملل متحد و یا از مصادیق «رأی» دیوان موضوع بند ۱ ماده ۹۴ شناخته گردد، بی‌تردید، از

زمره این استدلالها خواهد بود. خودمداری ایالات متحده امکان دارد تا آنجا پیش برود که ادعا کند وی نه «طرف» یک «دعوی» بلکه درگیر یک امر باطل بوده است. حتی می‌توان انتظار شنیدن این استدلال مخدوش را داشت که: دیوانی که اجازه صدور چنان رأی مفتضحانه و نادرستی را در دعوی نیکاراگوئه به خود داده است ارگان مورد نظر در منشور و اساسنامه نیست.

در استدلالهای مذکور عبارت روشن بند ۶ ماده ۳۶ اساسنامه نادیده گرفته شده است آنجا که می‌گوید: «در صورت وجود اختلاف در صلاحیت دیوان، تصمیم دیوان معتبر است». در جریان مذاکرات شورای امنیت در مورد اجرای رأی نیکاراگوئه، والترز^{۱۷} سفیر و نماینده ایالات متحده در شورای مذکور اظهار داشت:

«هیچ دیوانی، حتی دیوان بین‌المللی دادگستری، آنجا که مبنایی برای صلاحیت وی وجود نداشته باشد، اختیار قانونی برای اعمال صلاحیت ندارد».

17. Walterz.

با این حال، آنچه آقای والترز و ایالات متحده از درکش عاجز مانده‌اند، این واقعیت است که ایالات متحده در ۱۹۵۴ با امضای منشور سازمان ملل متحد پذیرفته که این فقط دیوان است و نه ایالات متحده یا هر دولت عضو دیگر که حق حل هرگونه اختلاف در مورد صلاحیت خود را دارد.

یکی از دانشجویان ممتاز دانشگاه آکسفورد در امتحان درس فلسفه در پاسخ به این سؤال امتحانی که «آیا آدمی می‌تواند زیر آلت شکنجه خوشحال باشد؟» فقط در یک جمله نوشته باشد: «بلی، اما فقط در صورتی که آن آدم، مردی بسیار خوب و آن آلت شکنجه، آلتی بسیار بد باشد». در قضیه دعوی نیکاراگوئه نیز می‌توان این سؤال را طرح ساخت که: «آیا یک دولت می‌تواند به حکم دیوان اعتنایی نکند؟» و پاسخ: «بلی، اما فقط در صورتی که آن دولت، دولتی بسیار خوب و حکم، حکمی بسیار بد باشد».

ولی برای اینکه یک دولت «خوب» باشد، باید نتوان نقض تکالیف بین‌المللی را در مورد وی به اثبات رسانید و برای

اینکه دیوان «بد» باشد، باید از قواعد حقوق بین‌الملل که وی مأمور اعمال آن است چنان تفسیر نادرستی کرده باشد که اکثریت مفسران آگاه (ونه فقط مفسران دولت درگیر) در اینکه تصمیم به‌صورتی فاحش خطاست توافق‌نظر داشته باشند. تنها در این صورت می‌توان گفت که تصمیم دیوان به‌علت تجاوز وی از حدود صلاحیت خود تصمیمی باطل است. این «خطای فاحش» آنجا که دانشمندان حقوق بین‌الملل (و به طریق اولی صاحب‌نظران کشور معترض) در مورد صحت تصمیم دیوان عقایدی مختلف داشته باشند وجود نخواهد داشت.

جدا از مسئله ماهیت دعوای نیکاراگوئه مسئله مهم، مؤثر و کارا بودن دیوان به‌عنوان یک «نهاد» است. بدیهی است در صورتی‌که «دیوان» منحصرأً مورد احترام محکوم‌له قرار گیرد دیگر نه یک دیوان، بلکه هیئتی تشریفاتی است. اعتبار و «لازم‌الاتباع» بودن مقررات ماده ۵۹ اساسنامه دیوان باید آرای نامطلوب و مخالف طبع را نیز شامل گردد. این سخن ساده و نیکو از آیزنهاور است که: «بهتر است هر از چندی در یک دادگاه

بین‌المللی نکته‌ای را باخت تا دنیایی را برد؛ دنیایی که در آن هر کس بتواند در صلح و تحت حمایت قانون زندگی کند». ایالات متحده، دانسته یا نادانسته، خلاف این توصیه عمل می‌کند. در حیات بین‌المللی عنصری گرانبها و شکننده به نام مسئولیت اخلاقی وجود دارد که، در نهایت امر از دید تاریخ، تقبل یک مثقال از آن مسئولیتی بر هزاران خروار مصلحت‌گرایی سودجویانه سیاسی می‌چربد. به‌عنوان یک نمونه تاریخی مخالف با موضع‌گیری کنونی ایالات متحده می‌توان مورد زیرین را ذکر کرد:

در ۱۹۲۳ چارلز ایونو هیوز^{۱۸} وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده نامه‌ای به دولت نروژ نوشت و یک چک ۱۲ میلیون دلاری ضمیمه آن کرد. دیوان داوری مبلغ مذکور را طبق شکایت دولت نروژ برای جبران خسارات وارده به صاحبان کشتیهای نروژی مصادره شده توسط ایالات متحده در خلال جنگ جهانی اول حکم داده بود. با وجود انتقاد شدید به رأی و عدم قبول آن به عنوان رأی که معرف حقوق بین‌الملل باشد

18. Charles Evans Hughes.

يا بتواند به عنوان سابقه اي الزام آور
عليه ايالات متحده شناخته گردد، هيوز
همه مبلغ حكم را با افزون اين نكته
پرداخت کرد:

«با اين حال، ايالات متحده اين چك را
به عنوان دليلي ملموس بر احترام خود
به آراي داوري و ... اعتقاد به رفع
اختلافات از طريق داوري و علي رغم وجود
برخي نظريه هاي حقوقي غيرقابل قبول در
آن، تسليم مي دارد».

جا دارد چنين برداشتي در زمان حال
حاضر نادیده گرفته نشود.
اميد مي رود اراده ديوان اين نكته
را، كه وي هرگز مغرض نبوده و ستيز با
اقتدار وي از طريق «شگرد عدم حضور»
موضعي محكوم به شكست است، ثابت كند.

۶

نتیجه

ديوان بين المللي دادگستري از جهات
متعدد نهادي شكننده و ظريف است. حقوق
بين الملل نيز، كه موجوديت خود را از

بين پتك و سندان... ❖ ۱۹۷

رضایت صریح یا ضمنی دولتها کسب کرده است، بافتی شکننده دارد. دیوان به‌عنوان مفسر اصلی حقوق بین‌الملل و ارگان عالی قضایی سازمان ملل متحد طبیعتاً وارث تمام این شکنندگیها و حساسیتهاست. فقد ضمانت اجرای مشخص به‌جز مقررات ماده ۹۴ و رفتار عامدانه دولتهای مستنکف از اجرای تصمیمات وی و مجموع فشارهای ناشی از تخاصمات سیاسی همه دست به دست هم داده‌اند تا این نهاد قضایی را آسیب‌پذیر و ناکامل سازند. با این همه، ما کدام نهادی جز این داریم؟

به قول تی. اس. الیوت^{۱۹} «بشر تاب تحمل واقعیت خیلی زیاد را ندارد». دیوان نیز نمی‌تواند به واقع‌گرایی بیش از حد تن دردهد، همچنان‌که هیچ نهادی نمی‌تواند فقط به آرمانها و اصول والا متکی باشد. لذا مصلحت و تدبیر حکم می‌کند که با به‌کار بردن نظر «پاسکال» اعتقاد به دیوان را منطقی‌تر از عدم اعتقاد به آن بدانیم.^{۲۰} زیرا در این

۱۹. T.S. Eliot نویسنده انگلیسی امریکایی الاصل (۱۸۸۸-۱۹۶۵).

۲۰. اشاره به نظر پاسکال، فیلسوف، ریاضیدان و مخترع فرانسوی درباره ایمان به خدا و اینکه اعتقاد داشتن و

صورت اگر دیوان، در عمل، نهادی مؤثر و کارآمد از آب درآید، ما در نظرمات صائب بوده ایم، ولی اگر دیوان فاقد کارایی گردد اینک ما درباره آن چگونه می‌اندیشیده ایم دیگر مهم نخواهد بود.

«واقع‌گرایی قانونی»، با وجود تضاد درونی که در خود این عبارت موجود است، در حقیقت می‌تواند مبنای نظری آن نهاد افسانه‌ای باشد که ما آن را حقوق بین‌الملل می‌نامیم؛ تأسیسی که جدای از ارزش آن برای نوادگان ما و ورای آنچه که مورد نظر خالقان آن بوده و یا مجریانش از آن برداشت کنند، شالوده و زبربنای مدنیت ما گردیده است.

دین‌باوری منطقاً شرط‌بندی خردمندانه‌ای است، زیرا بر فرض باخت نیز زیانی به کسی نمی‌رسد.

بین پتک و سندان... ❖ ۱۹۹